گشوده شدن افق تاریخ نفت با نشریه «مشعل»

احمد راسخی‌لنگرودی
از تاریخ‌نگاران و نویسندگان سابق نفتیات وزارت نفت

احمد راسخی‌لنگرودی از نسل فرهیختگان و اهل قلم صنعت نفت است. نسلی که در دهه ۶۰ و از پی «نجف در بایندری»ها، «اسماعیل فصیح»ها، «نوجهر بزرگمهر»ها و... برآمد و بالید. او بیش از ۱۷ کتاب در حوزه‌های مختلف فلسفه، تاریخ نفت، اندیشه سیاسی و اجتماعی و... به نگارش در آورده است و اکنون از صاحب‌خطران و خبرگان حوزه فلسفه در کشورمان محسوب می‌شود. او سال‌هایی نه چندان دور برای کارکنان صنعت نفت از تاریخ نفت می‌نوشته و نفت در «آیینه مطبوعات» را روایت می‌کرده است. سراغ او رفتیم تا از فعالیت‌های فرهنگی و نوشته‌هایش در نشریه «مشعل» آگاه شویم.

از چه زمانی وارد صنعت نفت شدید و چطور شد که با «مشعل» همکاریتان شروع شد؟

سال ۱۳۶۷ با حضور در شرکت ملی پخش، رسما وارد صنعت نفت شدم. رشته فلسفه خوانده بودم و در بخش مطالعات اجتماعی روابط عمومی مشغول به فعالیت شدم. هفت سال آنجا بودم و مطالعات بسیار زیادی داشتم تا اینکه ساختارهای اداری و سازمانی پخش و پالایش تغییر پیدا کرد و بعد از آن جذب امور سازمانی شدم. از همان زمان‌ها، اندک‌اندک و گهگاهی به «مشعل» مطالبی می‌دادم تا اینکه آقای مهرداد امیرغیاثوند مطلبی از من دیدند و با هدایت و راهنمایی ایشان، به صورت ثابت به مشعل دعوت شدم. دو سال در مشعل بودم و دوباره به امور سازمانی بازگشتم. در مدتی که به‌طور ثابت یا غیرثابت با نشریه مشعل همکاری می‌کردم دو وظیفه بر عهده‌ام بود: نخست «پرگی از تاریخ» و دوم «نفت در آیینه مطبوعات». اولی را مدیون دقت و توجه آقای غیاثوند هستم و ایشان بود که مرا به کار در حوزه تاریخ نفت تشویق کرد و حالا که یکی از حوزه‌های تخصصی من «تاریخ نفت» است و کتاب‌های زیادی در این زمینه نوشته‌ام، این افق با «مشعل» به روی من گشوده شد و از این بابت خودم را مدیون ایشان و «مشعل» می‌دانم. در حوزه دوم کاری‌ام تلاش می‌کردم با بررسی مطبوعات وقت، مقالات و مطالبی را که درباره نفت نوشته می‌شد در روایتی جدید تنظیم کنم و ارائه دهم. بعد از اینکه به امور سازمانی رفتم، همکاری‌ام با «مشعل» ادامه داشت. کتاب «موج نفت» حاصل تلخیص مقالاتی است که در «مشعل» درباره تاریخ نفت نوشتم.

چه کتاب‌های دیگری نوشته‌اید و هر کدام در چه حوزه‌هایی بوده است؟

کتاب دیگرم «نفت و قلم» نیز حاصل کنجکاوی‌ام در تاریخ صنعت نفت بود. چون رشته‌ام فلسفه بود، می‌دیدم که بسیاری از اساتید فلسفه و مترجمان بزرگ آثار فلسفی و نویسندگان شهیر از کارکنان نفت بودند، بنابراین بر آن شدم تا این کتاب را به سرانجام برسانم. به مناسبت یکصدمین سال تاسیس صنعت نفت در ایران به کتاب «طنزهای نفتی» رسیدم و منتشر کردم. برای نوشتن این کتاب به کتابخانه مجلس می‌رفتم و مطایبات، اشعار طنز و کاریکاتورها را که موضوعشان نفت بود از لابه‌لای مطبوعات سال‌های ملی شدن صنعت نفت بیرون می‌کشیدم. «افسانه اقبال» کتاب دیگری است که سال ۸۸ برای نخستین بار منتشر شد. این کتاب هم حاصل کنجکاوی‌های من در باره شخصیت دکتر منوچهر اقبال، مدیر عامل سال‌های دور شرکت ملی نفت است. کتاب‌های دیگری از جمله «مردان نفت»، «سارتر در ایران»، «غرب و قومیت»، «اسقراط در شهر گفت‌وگو»، «روزهای سودبانی»، «شرعیتی: از شک تا یقین»، «فقه‌های ناکجاآباد»، «مهر قدرت»، «سه دهه با صنعت نفت»، «نوجهر بزرگمهر»، «اندیشه و سیاست»، «در شعاع انس»، «عبارات در ادارات» و... کتاب آخری که نوشتم «غربت علم» نام دارد که به‌زودی منتشر خواهد شد. البته نوشتن هر کدام از این کتاب‌ها شرحی و حکایتی دارد که در فرصتی دیگر به آنها خواهیم پرداخت.

توجه به تاریخ نفت چه اهمیتی دارد؟

سال‌های بسیار دور پیش از آنکه وارد صنعت نفت شوم در دبیرستان‌ها تدریس می‌کردم و باقی وقتم را کتاب می‌خواندم. با آمدن در نفت بر مقدار مطالعه‌ام افزوده شد. در بخش که بودم یک روز رئیس کتابخانه به من گفت موقعی که کتاب‌ها را جابه‌جا می‌کرده، نامه‌ای از لای یکی از کتاب‌ها بیرون افتاده که آن را کارگری در جنوب و در سال ۱۳۴۳ خطاب به رئیس وقت شرکت ملی نفت نوشته بود و ضمن بیان مشکلاتش درخواست وام کرده بود. نوشته آن کارگر در قالب نامه، یک نوشته بسیار ساده و ابتدایی بود. اما به دلیل ماهیت تاریخی که داشت مورد توجه قرار گرفت. نامه کپی شد، دست‌به‌دست چرخید و خوانده شد، همین مسئله برایم این سوال را مطرح کرد که نگاه تاریخی جفدر می‌تواند جذاب باشد و همین شد که هم به تاریخ نفت توجه بیشتری کردم و هم اینکه خاطرات خودم را نوشتم و در قالب کتابی به نام «سه دهه با صنعت نفت» در آخرین روز بازنشستگی‌ام منتشر شد. عرضم این است که ماهیت تاریخی نفت بسیار مهم و جذاب است. اساسا هر کسی پا به در رشته‌ای که کار و فعالیت دارد، تاریخش را نیز بداند. لذا اگر در نفت کار می‌کنیم بد نیست که تاریخ آن را هم بدانیم. کارمندی که ۳۰ سال در وزارت نفت کار می‌کند، لازم است که از تاریخ نفتی چیزی بداند، چراکه نفت مبدا تحولات و تاثیرات زیادی در تاریخ معاصر ایران بوده است.

چطور می‌توانیم در سازمان خودمان مطالعه را ترویج کنیم؟

هر چهار شرکت اصلی صنعت نفت ایران واحد آموزش دارند و اگر بیاییم در قالب دروس آموزشی دوره‌هایی برای آشنایی اجمالی با تاریخ نفت برگزار کنیم، بسیار مفید خواهد بود. همچنین برای افزایش سرانه مطالعه در میان کارکنان نفت پیشنهادم این است که تنها به خریدن و در قفسه گذاشتن کتاب‌های حوزه نفت اکتفا نکنیم، بلکه فکر می‌کنم اگر فراخوانی داده شود و با حضور نویسنده و کارکنان، جلسات نقد درباره کتاب برگزار شود، در افزایش سرانه مطالعه در صنعت نفت بسیار موفق خواهیم بود. هفته‌نامه «مشعل» می‌تواند در این زمینه متولی شود و هر واحدی بنا بر تناسب کاری‌اش جلسات نقد و بررسی کتاب با حضور نویسندگان و کارکنان صنعت نفت برگزار کند.

نزدیک بود برای عکس از هلیکوپتر سقوط کنم

گوشه صنعت نفت عکس‌هایی است که اگر کمی چشم‌بگردانی، ذیل آنها نام «عبدالرضا محسنی» را به راحتی می‌بینی. عکس‌هایی دیدنی که زاویه‌نگاه هنری و زیبایی‌شناسانه عکاس‌اش را نمایان می‌کند. عکس‌های صنعت نفت، گویا روایتگر تاریخ، هنر و فرهنگ سازمانی و در بعدی دیگر تاریخ توسعه کشورمان هستند. با این عکاس پیشکسوت که هنوز هم در شرکت فلات‌قاره مشغول عکاسی است و گهگاهی عکس‌هایش در «مشعل» این روزها هم منتشر می‌شود گپی زده‌ایم، ساده و صمیمی وسط کار عکاسی‌اش از خاطرات و مخاطرات عکاسی در صنعت گفته است:

عبدالرضا محسنی
از عکاسان سابق نشریه «مشعل»

چگونه وارد صنعت شدید و از کجا کار عکاسی نفت را شروع کردید؟

از سال ۱۳۶۴ ضمن دوستی و همکاری با آقای سید مصطفی حسینی، عکاس پیشکسوت صنعت نفت کم‌کم وارد صنعت نفت می‌شدم تا اینکه اول بهمن‌ماه ۱۳۶۴ رسما به عنوان عکاس وارد روابط عمومی شدم. آن موقع نشریه کارکنان صنعت نفت، «پیک نفت» نام داشت. در اوج جنگ بودیم و من هم در بخش خبری بودم و هم در بخش عکاسی صنعتی. پس از جنگ، دوران سازندگی را نیز عکاسی کردیم و تا سال ۱۳۸۸ در شرکت ملی نفت و وزارت نفت بودم، اگرچه آن سال به شرکت نفت فلات فاره رفتم و هم‌اکنون در جزیره خارک هستم، اما هنوز هم با نشریه «مشعل» همکاری دارم.

راسخی لنگرودی:
تلاش می‌کردم با بررسی مطبوعات وقت، مقالات و مطالبی را که درباره نفت نوشته می‌شد در روایتی جدید تنظیم کنم و ارائه دهم

محسنی:
اصلا از جنگ نمی‌ترسیدیم؛ تیم سه نفره‌مان با آقای حسینی و دامی‌تام همه کار کردیم. غواصی کردیم دنبال عراقی‌ها افتادیم، تیراندازی کردیم، در باتلاق افتادیم و...

عکاسی در صنعت نفت چه ویژگی‌های خاصی دارد؟

کار عکاسی در صنعت نفت به‌طور طبیعی پر از خطر است. باید از چاه‌های صعب‌العبور گذر کنی، به ارتفاعات بروی و در عین حال عکاسی کنی. باید دقت داشته باشی که در ارتفاع و حشت نکنی. زمانی در جزیره خارک در هلیکوپتر برای «مشعل» عکاسی می‌کردیم. در هلیکوپتر که هستی باید در را باز کنی تا عکاسی مناسب و دلخواهی داشته باشی. من هم داشتم در چنین وضعیتی عکاسی می‌کردم. ناگهان قطعه‌ای از دوربین من جدا شد و به سمت زمین سقوط کرد. ناخواسته از جایم جدا شدم و به سمت قطعه‌ای که در حال دور شدن از من بود، دست و بدنم را دراز کردم. به این هواپودم که گمربندم را بستم. وقتی قطعه از دست رفت و نتوانستم آن را بگیرم، برگشتم توی هلیکوپتر و دیدم اصلا انقدر غرق عکاسی بوده‌ام که کمربندم را نبسته‌ام. آن عکس‌ها عکس‌های ماندگاری شده بود. عکاسی با هلیکوپتر عکاسی بسیار خاصی است در آن وضعیت توجهت به هیچ جا نیست و فقط سوژه را می‌بینی. وقتی در انجمن عکاسان صنعتی خواستم عضو شوم، عکس‌هایم را نشان دادم گفتند که به جز شما کسی چنین عکس‌های صنعتی و هوایی ندارد. من، آقایان حسینی و دامی‌تام از عکاس‌هایی هستیم که عکس‌هایمان اورجینال هستند و دستکاری نمی‌شوند. در جنگ جوری عکاسی را یاد گرفتیم که با ۱۲ فریم می‌توانستیم سوژه را بگیریم. فرصت در این گونه عکاسی اندک است و باید شاتر را بچکانی. هنوز دیجیتال شدنی در کار نبود که عکس دستکاری شود و از بین چندصد ویلکه هزار عکس، بتوانی عکس‌هایی را با برش زدن، رنگ آمیزی و قاب‌بندی، انتخاب کنی. آن زمان همه جیز آنالوگ بود. الان هم که با دوربین‌های دیجیتال کار می‌کنیم، باد گرفتیم که مانند آنالوگ عمل کنیم و عکس و سوژه را به‌درستی در آوریم.

خاطره‌ای از دوران عکاسی‌تان بگویید؟

تمام دوران فعالیتم خاطره بود، خصوصا از دوران جنگ خاطرات بسیار زیادی دارم. در عکاسی خصوصا عکاسی نفت، سرعت عمل و شجاعت حرف اول و آخر را می‌زند. حالا در جنگ که این مساله چند برابر خواهد بود. در اوج جنگ از پالایشگاه آبادان فیلمبرداری می‌کردم و با آقایان حسینی و دامی‌تام همراه بودم. آنها تجربه بیشتری از جنگ داشتند و به من گفتند از ما جدا نشو. من که غرق فیلمبرداری از مخازن بودم، از آنها جدا شدم. همچنان غرق فیلمبرداری بودم و فقط گاهی متوجه می‌شدم جیزهایی به اطراف من می‌خورد. فکر کردم کسی از سمت مخازن به سمت من سنگ پرت می‌کند. همچنان به کارم ادامه می‌دادم. کار که تمام شد آرام‌آرام به سمت تیم رفتم و گفتم گویا موقع فیلمبرداری کسی به سمت من سنگ پرت می‌کرد. گفتند آقای عزیز شما داشتی دیدبانی ما را لو می‌دادی. اینها هم خمیاره بود. گفتم مگر نگفتند خمیاره صدا دارد، وقتی صدایش را شنیدی، روی زمین بخواب. گفتند این خمیاره زمان‌دار بود و سنگ‌ها تبرهایی بود که به سمت شما شلیک می‌شد. اصلا از جنگ نمی‌ترسیدیم؛ تیم سه نفره‌مان با آقای حسینی و دامی‌تام همه کار کردیم. غواصی کردیم دنبال عراقی‌ها افتادیم، تیراندازی کردیم، در باتلاق افتادیم و.... اینها همه خاطرات ماندگار عکاسی است. در حوزه فعالیت برای «مشعل» در دوران جنگ و غیر آن خاطرات زیادی دارم که در وقت مناسبی آنها را بازگو می‌کنم.